

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۴۳، سال هشتم، ژوئن ۲۰۰۷

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان



فهرست مطالب

- تجهیز مقدسان: عطاى رحم و شفقت
- بخش نهم و آخر: (تت استیوآرت)
- اعترافات یک کشیش (ترجمه میشل آقامالیان)
- آشنایی با فرقه‌های مسیحیت
- بخش هفتم: نهضت‌های پروتستان‌های ناراضی (آرمان رشدی)
- تشخیص دعوت الهی برای خدمت
- بخش هشتم و آخر: خادم مشتاق (تت استیوآرت)
- هدف منحصر به فرد زندگی شما (تلخیص و نگارش: دکتر ساسان توسلی)

تجهیز مقدسان

بخش نهم و آخر: عطای رحم و شفقت

نوشته کشیش تت استیوآرت

”اگر رحم و شفقت به دیگران است، شادمانه به این کار مشغول باشد“ (رومیان ۸:۱۲، هزاره نو). در مطالعه عطا‌های انگیزش‌دهنده روح‌القدس برکت بزرگی نهفته است، چرا که این عطاها ما را یاری می‌دهند تا دعوت خاص خود را در بدن مسیح بیابیم. ما تا اینجا، به‌طور سیستماتیک عطا‌های روحانی را که در رومیان ۸:۶-۸ یافت می‌شوند، بررسی کردیم؛ بسیاری از صاحب‌نظران آنها را ماهیتاً عطا‌های انگیزش‌دهنده می‌دانند. در این فهرست، به‌احتمال زیاد آنچه را که اشتیاق شما را در خدمت مسیحی بر می‌انگیزد، کشف خواهید کرد. درک این امر ضروری است، زیرا اگر کسی دارای عطای خاصی باشد، به این معنی نیست که در کاربرد سایر خدمات مسؤلیتی ندارد. عطای رحم و شفقت بهترین نمونه از این حقیقت می‌باشد. با اینکه ممکن است شخصی از عطای دیگری برخوردار باشد، اما همه ما فرا خوانده شده‌ایم تا عطای رحم و شفقت را در حق سایر ایمانداران به‌اجرا در آوریم. پولس رسول می‌فرماید: ”پس تا فرصت داریم، به همه نیکی کنیم، به‌ویژه به اهل بیت ایمان“ (غلاطیان ۶:۱۰). حال، ببینیم عطای رحم و شفقت چیست.

مفهوم عطای رحم و شفقت

نگاهی سریع به کلماتی که در کتاب‌مقدس برای رحم و شفقت به‌کار رفته، آشکار می‌سازد که نشان دادن رحمت به دیگران از سه بُعد بنیادین برخوردار است.

شراکت در رنج‌های دیگران است

نخست، آنانی که این عطا را دارند، رحم و شفقتی قلبی نسبت به دیگران احساس می‌کنند. آنان به‌شکلی اصیل احساس می‌کنند که باید در رنج‌های دیگران شریک شوند و با دردهای ایشان همدردی کنند. این احساس صرفاً برخاسته از عواطف انسانی نیست، بلکه انگیزشی است الهی در دل شخص نسبت به دیگران. کسانی که این عطا را دارند، بسوی کسانی کشیده می‌شوند که رنج می‌کشند.

محبتی است عملی

دوم، رحم و شفقت در کتاب مقدس صرفاً واکنشی احساسی به رنجهای دیگران نیست، بلکه واکنشی است که در محبت و توجه عملی دیده می‌شود. چنین رحمتی فقط نمی‌گوید: ”هر وقت نیاز داشتی، به من تلفن کن“، بلکه نیاز شخص را تشخیص می‌دهد و برای یافتن راه حل، قدمی عملی بر می‌دارد. یعقوب رسول آن دسته از ایماندارانی را ملامت می‌کند که برادری را بدون پوشاک می‌بینند، اما با بی‌توجهی برای او آرزوی خیر و برکت می‌کنند (یعقوب ۲: ۱۵-۱۶). رحم و شفقت واقعی به فراسوی کلمات دلگرم‌کننده می‌رود و وارد قلمرو اعمال نیک می‌شود.

همراه است با شادی

سوم، رحم و شفقت طبق فرموده پولس رسول، باید ”شادمانه“ صورت گیرد. اگر چنین نباشد، محبت ما چیزی جز انجام وظیفه نخواهد بود. شخصی که در بیمارستان بستری بود به دوستش گفت که وقتی شبانش به ملاقات او آمد، چنان خشک و بی‌روح بود که باعث شد حالش بدتر شود! بسیاری از اوقات، کمکهای ما به کسانی که در شرایط دشوار هستند، به‌منزله انجام وظیفه است و کارمان فاقد شادی و امید الهی است.

خصوصیات این عطا

سؤال بعدی این است که ”چگونه شخص می‌تواند بداند که از عطای رحم و شفقت برخوردار است؟“ طبیعتاً همه عطا‌های روحانی را باید در چارچوب مشارکت کلیسایی کشف کرد و در همان چارچوب نیز به آن عمل نمود. در طول مطالعاتمان در این مجموعه، به بررسی شخصیت‌هایی از کتاب مقدس پرداختیم که صاحب عطا‌های گوناگون بودند. من معتقدم که یوحنا رسول بهترین نمونه رحم و شفقت در کتاب مقدس می‌باشد. چنانچه دارای این عطا باشید، بسیاری از خصوصیات او را در خود تشخیص خواهید داد.

محبتی اصیل دارد

کسانی که دارای عطای رحم و شفقت می‌باشند، قادرند در خود محبتی اصیل را احساس کنند و عمیقاً محبت کنند. این نکته را در رابطه شخصی یوحنا با خداوند عیسی مشاهده می‌کنیم؛ او همان شاگردی است که از همه به عیسی نزدیکتر بود. توجه عمده او در نوشته‌هایش متمرکز است بر محبت در چارچوب روابط. او بر محبت خدا نسبت به ما، و محبتی که ما باید به یکدیگر نشان دهیم، تأکید می‌گذارد. اشخاص رحیم و شفیق از محبتی عمیق برخوردارند و آرزو دارند به دیگران نزدیک باشند. اما همین عطا ممکن است آنان را در معرض زخمی شدن و طرد شدن از سوی دیگران قرار دهد. ایشان چون از نظر عاطفی درگیر مشکلات دیگران می‌شوند، اغلب احساس درماندگی روحی می‌کنند.

امکان دلشکستگی عمیق هست

آنانی که عطای رحم و شفقت دارند، وقتی شاهد گسسته شدن روابط می‌شوند، عمیقاً دلشکسته می‌گردند و ممکن است واکنشهای تندی نشان دهند. این خصلت را در یوحنا می‌بینیم؛ او وقتی مشاهده کرد که سامریها عیسی را رد کرده‌اند، به خشم آمد و خواست که از آسمان بر آنان آتش ببارد (لوقا ۹: ۵۴). افراد رحیم در معرض این وسوسه قرار دارند که زخمها را برای مدتی طولانی در دل خود نگاه دارند و بخشش را دشوار می‌یابند، زیرا درد گسسته شدن روابط را عمیق‌تر از دیگران حس می‌کنند.

به رنج دیگران حساس است

آنانی که عطای رحم و شفقت دارند، نسبت به دردهای عاطفی و فیزیکی دیگران بسیار حساس‌اند. یوحنا اغلب می‌گوید که می‌خواهد خوانندگانش شادی و امید و اطمینان داشته باشند (اول یوحنا ۱: ۳-۴). گویی او آنتی دارد که می‌تواند امواج درد و رنج دیگران را دریافت کند. اگر چنین دوستی داشته باشید، می‌دانید که چقدر دشوار است احساسات واقعی خود را از او پنهان سازید. این عطا می‌تواند بسیار توان‌فرسا باشد؛ افراد رحیم معمولاً خسته و درمانده می‌شوند، خصوصاً وقتی نیاموخته‌اند که چگونه درد و رنج دیگران را به خداوند بسپارند.

دردمندان را جذب می‌کند

آنانی که عطای رحم و شفقت دارند، افراد دردمند را به خود جذب می‌کنند. رنج‌دیدگان احساس می‌کنند که شخص رحیم ایشان را مورد داوری قرار نخواهد داد، بلکه با درد ایشان همدرد خواهد شد. مردم ایشان را افرادی قابل اعتماد می‌شمارند که می‌توانند درد خود را با ایشان در میان بگذارند. پس جای تعجب نیست که خداوند عیسی به‌هنگام شام آخر به یوحنا اعتماد کرد (یوحنا ۱۳: ۲۳-۲۶). وقتی دچار رنجی هستید، کمتر احتمال دارد بخواهید با شخصی که عطای نبوت دارد ملاقات کنید، زیرا می‌دانید که او ممکن است خطایان را به شما گوشزد کند؛ بلکه بیشتر مایل خواهید بود با شخصی رحیم ملاقات کنید که به دردهایتان گوش بسپارد.

به درد توجه دارد تا به علت آن

کسی که رحم و شفقت نشان می‌دهد، بیشتر علاقه دارد دردهای آنی و فوری را برطرف سازد تا اینکه به درسهایی توجه کند که می‌توان از آن درد آموخت. چنین اشخاصی مانند کسانی هستند که به کمک مجروحان تصادف می‌شتابند تا جلو خونریزی را بگیرند و درد را تخفیف دهند، نه مانند پلیسی که هدف اولش تهیه گزارش از تصادف است. به همین دلیل است که اشخاص رحیم اغلب در معرض این اتهام قرار دارند که

درمندان را "ناز می‌کنند" و کاری به "اصلاح خطای" آنان ندارند. و باز به همین دلیل است که ایشان می‌کوشند از برخوردهای تند پرهیز کنند، چرا که بر این باورند که انتقاد نتیجه‌ای جز افزودن درد ندارد.

جذب انبیا می‌شود

آنانی که عطای رحم و شفقت دارند، اغلب جذب کسانی می‌شوند که عطای نبوت دارند. یوحنا به پطرس بسیار نزدیک بود (لوقا ۲۲: ۸). ایشان با هم به‌طرف قبر خالی دویدند و ظاهراً خیلی به هم متکی بودند. یکی از دلایل این امر می‌تواند این باشد که شخص رحیم در کنار انبیا زمینه مساعدی برای خدمت می‌یابد، زیرا انبیا اغلب با برخوردهای تند خود، باعث رنجش مردم می‌شوند! همچنین شاید ایشان احساس می‌کنند که باید به کسانی نزدیک باشند که حقیقت را با شهامت بیان می‌کنند، زیرا برای خودشان انجام چنین کاری دشوار است. من مشاهده کرده‌ام که کسانی که در کنار هم خدمت می‌کنند، یکی از آنها نبی است و دیگری رحم‌کننده. این باز تأییدکننده این حقیقت است که خدا می‌خواهد همگی ما عطا‌های خود را در درون بدن مسیح به‌کار ببریم، نه به‌تنهایی.

امیدوارم این بحث مختصر در باره عطای رحم و شفقت شما را قادر ساخته باشد که عطا‌های خود را بهتر تشخیص دهید و به کسانی که عطا‌های دیگری دارند، ارج بنهید. من شخصاً خود را مدیون کسانی می‌دانم که عطای رحم و شفقت داشته‌اند.

اعترافات یک کشیش:

خادمی تمام وقت، اما ایمانداری پاره وقت!

کریگ گروشل

ترجمه میشل آقامالیان

نویسنده این مقاله، کشیش کریگ گروشل، کشیش کلیسای LifeChurch.tv در شهر ادموند واقع در اوکلاهما است. مقاله حاضر برگرفته از کتاب **اعترافات یک کشیش** می‌باشد که با اجازه ناشر آن در مجله Leadership Journal به چاپ رسیده است.

تا جایی که حافظه‌ام یاری می‌کند، همیشه این "بازی را کرده بودم": یعنی می‌دانستم چه حرفی را کجا و به چه کسی باید بگویم. هر وقت هم که شرایط یا آدمها عوض می‌شدند، من هم رنگ عوض می‌کردم. در بچگی سعی می‌کردم که رضایت والدینم را جلب کنم و در مدرسه هم خودم را در دل معلمان جا می‌کردم. البته این کار آن قدرها هم که فکر می‌کنید اشتباه نبود، ولی زمینه‌ساز اتفاقی شد که در پیش بود. در نوجوانی، برای جلب رضایت رفقا، دست به هر کاری می‌زدم. با جمع همراهی می‌کردم، فحش می‌دادم، دروغ می‌گفتم، تقلب می‌کردم و دست به دزدی می‌زدم. وقتی وارد دانشکده شدم، آن قدر در نقش‌های مختلف ظاهر می‌شدم که کم‌کم یادم رفت کی هستم. واقعیتش، کم‌کم به صرافت افتادم که شاید اصلاً من شخصیتی متعلق به خودم ندارم.

در نوزده سالگی به مسیح ایمان آوردم. او قسمت‌هایی از زندگی‌ام را عوض کرد و چه معجزه‌آسا! مسیح خانه قلبم را پاک کرد. ولی در گوشه‌ای تاریک، گنج‌های در بسته داشتم؛ کماکان، معتقد بودم که در چهره‌ای جدید باید ظاهر شوم.

این بار چهره‌ای روحانی به خود گرفتم. ولی بازی همان بازی سابق بود، فقط صحنه نمایش فرق می‌کرد. چند سال بعد، کشیش شدم. شاید فکر کنید که مقام کشیشی باعث شد تا دست از این دغلکاری بردارم. اما به‌عنوان کشیشی جوان، طولی نکشید که محبوب قلب‌ها شدم. نمایش‌های عالی من، از چشم اعضای کلیسا دور نماند. خیلی از آنها گول این ظاهر سازی را خوردند، ولی خودم را که نمی‌توانستم گول بزنم. خدا را هم نمی‌توانستم!

پس از مدتی وارد دانشکده الهیات شدم. از یکی از استادانم درسهای بسیار ارزشمندی درباره اصول خدمت یاد گرفتم و در واقع، هنوز که هنوز است اکثر درسهای او را به کار می‌بینم. با این حال، او نکته‌ای با

ما در میان گذاشت که حالا نه فقط معتقدم اشتباه است، بلکه آن را بی‌اندازه خطرناک می‌دانم. او اسم این نکته را گذاشته بود: ”رازآمیز بودن احترام‌برانگیز کشیش“ و می‌گفت که هر طور شده باید از آن محافظت کنیم. وی خطاب به دانشجویان می‌گفت: ”مردم به خیال خود دوست دارند که کشیش‌شان آدمی عادی و معمولی باشد، ولی تَه دلشان چیز دیگری می‌خواهند. آنها می‌خواهند که شما یک سر و گردن از افراد عادی بالاتر باشید. اعضای کلیسا می‌خواهند باور کنند که زندگی زناشویی شما هیچ وقت دچار مشکل نمی‌شود، ایمانتان هرگز متزلزل نمی‌شود و تقریباً معصوم و بی‌گناه هستید.“

من نصیحت استاد را آویزه گوش کردم.

او هر هفته ضمن هشدار درباره این مسئله به ما می‌گفت: ”حصاری بلند به دور خودتان بکشید. نگذارید مردم به شخصیت واقعی‌تان پی ببرند. خوب مواظب باشید تا رازتان از پرده بیرون نیفتد. الان دیگر کشیش هستید. هیچ‌وقت در دلتان را برای مردم باز نکنید تا بعداً افسوس نخورید.“

گفته‌های استاد به نظرم منطقی می‌آمد. ظاهراً او در خدمت خود، ضربه سختی از این مسأله خورده بود و نمی‌خواست همین بلا به سر ما هم بیاید. نیتش خیر بود. این بود که کماکان به نمایش ”کشیش خوب“ ادامه دادم. لبخند بزرگی به لب داشتم، دست مردم را با دو دست می‌فشردم و در آخر هر گفتگویی بهترین عبارت کشیشان را می‌گفتم: ”خدا برکتان بدهد!“ با این حال، انگار در نقطه‌ای از راه، فراموش کرده بودم که دعوت خدا نه ظاهر شدن در نقش یک کشیش خوب، بلکه شباهت یافتن به مسیح بود!

و از اینجا کشمکش‌های روحانی من شروع شد. من با گناهی مفتضح و اعتراف‌نشده زندگی نمی‌کردم — لاف‌زن نه با آن نوع گناهی که باعث اخراج کشیشان می‌شود. انگیزه‌های بدی هم نداشتم. عیسی و پیروانش را دوست داشتم. با تمام وجود مشتاق آن بودم که در دنیا کاری برای خدا بکنم. خودم را وقف خدمت کرده بودم. ساعات‌های طولانی، کار و جلسات خسته‌کننده و آدمهای دمدمی‌مزاج و درگیری‌های معمول در کلیساها را تحمل می‌کردم.

چند سال که گذشت، به‌خوبی توانستم نقش کشیش خوب را بازی کنم. کلمات خاص این حرفه، مثل رود روان از زبانم جاری می‌شد. یاد گرفتم چه حرفی را باید زد و چه حرفی را نباید زد. انجام مراسم ازدواج و تدفین مثل آب خوردن شد. موعظه خودش می‌آمد و در مشاوره حسابی پیشرفت کردم. مردم می‌گفتند که من استعداد زیادی برای ترقی دارم و طولی نمی‌کشد که در کلیساهای بزرگتری خدمت کنم. در ظاهر، همه چیز خوب بود.

ولی خدا به ظاهر نگاه نمی‌کند.

اعترافاتی در میانه خدمت

یک روز یکشنبه، پس از یک هفته دیگر نمایش، ایستادم تا موعظه کنم. همان طور که برای موعظه به طرف تریبون می‌رفتم، ضربه محکم حقیقت بر من فرود آمد. دعا نکرده بودم، نه آن روز، نه روز قبل و نه تا آنجا که یادم هست، در طول تمام هفته.

و جالب بود که اسم خودم را گذاشته بودم کشیش. ناگهان به صرافت افتادم که من کشیشی تمام‌وقت و ایمانداری پاره وقت شده‌ام. از بیرون که نگاه می‌کردی، ظاهر خوب بود؛ می‌گفتم: «خدا به شما برکت بدهد»؛ و اضافه می‌کردم: «حتماً برایتان دعا می‌کنم.» اما این حرف معمولاً دروغی بیش نبود.

آن روز همچنان که از منبر بالا می‌رفتم، توی دلم به این حقیقت اذعان کردم که من کشیش نیستم، بلکه آدمی معمولی هستم مثل بقیه آدمها، هراسان و فاقد احساس امنیت. فقط زندگی‌ام بوسیله مسیح لمس شده، همین! و اگر عیسی مرا همان طور که بودم دوست داشت (و مطمئن بودم که همین طور بود)، پس چرا باید همچنان به چیزی که نبودم، تظاهر می‌کردم؟

آن روز کلی در موعظه تپق زدم، هر کاری می‌کردم کلمات از دهانم بیرون نمی‌آمد. پیغامی که دادم سطحی و پیش‌پاافتاده بود. در راه بازگشت به خانه، از نقشی که بازی کرده بودم خجالت می‌کشیدم، اما امیدوار بودم که یاد بگیرم صادق و روراست باشم، هرچند با احتیاط به این مسئله فکر می‌کردم.

تمام هفته با خودم کلنجار می‌رفتم و طوری دعا می‌کردم که چندین ماه بود آن طور دعا نکرده بودم: «خدایا، اگر ماهیت واقعی خود را در حضور اعضای کلیسا فاش کنم، چه خواهد شد؟ اگر بدانند که دچار چه وحشتی هستم، چه خواهند کرد؟ اگر مرا از خود راندند، چه؟ اگر اخراج کردند، چه؟» بزحمت آب دهانم را قورت می‌دادم. سپس، یک قدم جلوتر رفتم و گفتم: «خداوندا، آیا کاری که از من انتظار داری بکنم، همین است؟»

به‌نظرم رسید که تأیید الهی را احساس کرده‌ام، اما مطمئن نبودم. عاجزانه امیدوارم بودم که این احساس تأیید از طرف او باشد و نه افکار قر و قاطی خودم.

یکشنبه بعد، در حالی از منبر بالا رفتم که برخلاف همیشه، هیچ‌گونه آمادگی برای موعظه نداشتم — حتی یک کلمه هم یادداشت نکرده بودم. تنها چیزی که آماده کرده بودم، توی قلبم بود. گلیم خشک بود، بی‌اندازه عصبی بودم، نگاهم را به چهره دویست عضو وفادار کلیسا دوختم. آنها هم با ادب و احترام، متقابلاً به من نگاه کردند.

سکوت برقرار شد.

سرانجام به حرف آمدم و گفتم: «رابطه من با خدا آن طور که باید باشد، نیست.» صدایم به لرزش افتاد. هیچ‌کس تکان نمی‌خورد. دل به دریا زدم و ادامه دادم: «من این موضوع را در حضور خدا اعتراف کرده‌ام، ولی حالا می‌خواهم به شما هم اعتراف کنم: من خادم تمام‌وقت کلیسا، ولی پیرو نیمه‌وقت مسیح شده‌ام.»

سکوت چندان سنگین بود که اگر کسی نان ظریف عشاء را می شکست، صدایش را می شنیدی. در قلبم را گشودم و همه را به داخل دعوت کردم. پیغام آن یکشنبه ساده و بی شاخ و برگ بود: نه طنزی، نه نقل قولی، نه شعری. نه از گفته های نغز خبری بود، نه از جملاتی که با عبارت یکسانی شروع می شوند. اما، محتوای پیغام کاملاً حقیقت داشت. چیزی را از جمع پنهان نکردم. این بزرگترین مخاطره ای بود که در حضور عموم به آن تن داده بودم. در عین حال، این اولین پیغام واقعی من بود، اولین باری بود که شخصیت واقعی ام نمایان می شد. در بین سخنانم اتفاقی افتاد، اتفاقی جدید... خدا خود را آشکار ساخت.

توصیف حضور او دشوار است، اما دشوارتر از آن پی نبردن به آن است. عده ای به آرامی سر جای خود گریه می کردند. عده ای دیگر به صدای بلند گریه می کردند – البته بیشتر به خاطر گناهان خودشان تا من. قبل از اینکه اعترافاتم تمام شود، بسیاری پیش آمدند تا همراه من توبه کنند.

آرامش الهی جای ترس را در قلبم گرفت. اطمینانی که حضور خدا می بخشید، شک هایم را دور ساخت. قدرت مسیح بر ضعف من چیره شد. در آن لحظه، حضور عیسی همان اندازه برای من ملموس شد که همیشه بود. نجات دهنده با من بود. احساس کردم که می گوید: ”آفرین!“

اینجا بود که همه چیز عوض شد. من شدم شخصی که پیرو تمام وقت مسیح است و اتفاقاً به کشیشی هم اشتغال دارد. دیگر نه تظاهری در کار بود، نه نقابی، نه ادا و اطواری. از آن لحظه من تصمیم گرفتم که یا کسی باشم که هستم، یا هیچ کس نباشم.

آشنایی با فرقه‌های مسیحیت

بخش هفتم: نهضت‌های پروتستان‌های ناراضی

تحقیق و نگارش: آرمان رشدی

تا اینجا، ما به بررسی ریشه‌های تاریخی کلیساهای ارتودوکس، کاتولیک، لوتری، پرزبیتری، باپتیست، و انگلیکن پرداختیم. اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که بررسی آن ما را در درک اوضاع و احوال مسیحیت پروتستان در قرن بیستم و بیست و یکم یاری خواهد داد. خواهیم دید به چه دلیل، علاوه بر شاخه‌های رسمی پروتستان، امروزه این همه فرقه‌های بانام و بی‌نام بوجود آمده است. به دلیل این امر پی خواهیم برد مگر آنکه باز به ریشه‌های تاریخی برخی از نهضت‌ها و حرکت‌های مذهبی در دوره‌های بعد از اصلاحات کلیسا نظر بیفکنیم. بدون آگاهی از این جریان‌های اولیه، قادر به درک شاخه‌های بیشمار امروزی در مذهب پروتستان نخواهیم بود. بعد از مطالعه این جریان‌ها، خواهیم دید که آنچه که امروزه تحت عنوان نهضت پنطیکاستی و کریزماتیک بوجود آمده است، در واقع ادامه تاریخی این جریان‌ها و شکل‌های جدید آن می‌باشند.

توجه به مذهب باطنی

بر خلاف آنچه ممکن است در ذهن‌ها نقش بسته باشد، نهضت اصلاحات که با مارتین لوتر آغاز شد، بیداری روحانی، آن گونه که ما امروز استنباط می‌کنیم، به‌همراه نیاورد. اصلاحات، چه نزد لوتر، چه نزد کالون و باپتیست‌ها و انگلیکن‌ها، بیشتر حالتی عقیدتی و تشکیلاتی داشت. سعی بر آن بود که اصول اعتقادات و نحوه اداره کلیسا به الگوی عهدجدید و کلیسای اولیه باز گردانده شود. هر یک از این کلیساهای نیز تنها روش خود را منطبق با اصول عهدجدید و کلیسای اولیه می‌دانند.

باید به این نکته توجه داشت که پیش از نهضت اصلاحات، در همان دوره‌هایی که کلیسای کاتولیک در اوج استیلای خود بر تمام شئون زندگی مردم اروپا بود، کشیشانی بیدار خواهان اصلاحات بودند. برخی از اینها گروه‌هایی بوجود آوردند که توجه زیادی مبذول می‌داشت به ارتباطی شخصی و صمیمی مسیحیان با خدا. اینها به "رابطه" بیش از تشکیلات و اصول اعتقادات اهمیت می‌دادند.

بعد از نهضت اصلاحات، این جریان‌های روحانی در میان پروتستان‌ها ادامه یافت. به‌خصوص در آلمان و انگلستان و هلند که مهد پروتستان‌تیزم بودند، بسیاری بودند که به اصلاحات در عرصه‌های عقیدتی و تشکیلاتی بسنده نمی‌کردند و مایل بودند زندگی فردی مسیحیان تغییر یابد و ایشان به رابطه‌ای عمیق و

شخصی با خدا دست یابند. نگاهی به اوضاع و احوال این نهضت‌ها و تأثیراتی که آنها بر کلیساهای رسمی (لوتری، پرزبیتری، انگلیکن، و باپتیست) داشتند، ریشه‌های ایجاد فرقه‌گرایی در سده‌های بیستم و بیست و یکم را روشن می‌سازد. از میان این جریان‌های مذهبی که بر رابطه شخصی مسیحیان با خدا تأکید داشتند، باید عمدتاً به چند جریان مهم توجه کرد: زهدباوران، نهضت موراوی‌ها، پوریتان‌ها، و جدایی‌خواهان، کوئه‌ی‌کرها و کلیسای متودیست. اکنون شرح مختصری در باره هر یک خواهیم داد.

در آلمان

زهدباوران

در اواخر قرن هفدهم و در طول قرن هجدهم، در میان متفکران پروتستان آلمان، گرایش‌هایی بسوی ایجاد رابطه‌ای شخصی با خدا و دینداری عملی بوجود آمد. نوشته‌های متفکری به‌نام «اسپیزر» در سال ۱۶۷۵ تأثیر عمیقی بر شکوفایی این نهضت داشت که نام «زهدباوری» (یا به لاتین، پیه‌تیزم Pietism) بر خود گرفت. اسپیزر محافلی برای دعا و مطالعه کتاب‌مقدس به‌منظور تشویق افراد به زندگی مبتنی بر خداترسی و اعمال خیرخواهانه تشکیل داد. هدف آنان ایجاد اصول اعتقادی یا تشکیلاتی جدید نبود، بلکه به کلیسای لوتری آلمان وفادار بودند. خیلی زود این نهضت شبانان بسیاری را به خود جلب کرد.

متفکر دیگری به نام «فرانکه» بیداری روحانی‌ای در میان دانشجویان الهیات در لایپزیگ پدید آورد. لازم به ذکر است که زهدباوران نیز خود به گرایش‌هایی مختلف تقسیم می‌شدند. گرایش رادیکال آنها متمایل به جدایی از کلیسای لوتری و اعتقاد به بازگشت قریب‌الوقوع مسیح بود، گرایشی که هنوز نیز در کلیساهای پنطیکاستی و کریزماتیک دیده می‌شود. زهدباوران که تا قرن بیستم نیز به حیات خود ادامه دادند، تأکید زیادی بر خدمات اجتماعی داشتند.

موراوی‌ها

کلیسای موراوی یا «برادران بوهمی»، نهضت بیداری دیگری بود که در سال ۱۷۲۲ در آلمان بوجود آمد. موراوی‌ها نخست با کلیسای لوتری آلمان متحد بودند، اما بعد برای خود تشکیلات مستقلی بوجود آوردند. موراوی‌ها غیرت بشارتی فراوانی داشتند و پیام مسیح را از طریق مبشرین به نقاط مختلف رساندند. ایشان در همان قرن هجدهم میسیونرهایی نیز به ایران اعزام داشتند که متأسفانه همگی در اثر هرج و مرج حاکم در آن دوره، جان خود را از دست دادند و نتوانستند خدمتی انجام دهند.

در انگلستان

پوریتان‌ها

پس از استقرار کلیسای اسقفی انگلستان (کلیسای انگلیکن)، همان احساس نارضایتی روحانی که در آلمان وجود داشت، در انگلستان نیز پدید آمد. عده‌ای از متفکران مسیحی و کشیشان، کلیسای انگلیکن را کلیسای تشکیلاتی می‌دانستند و مایل بودند روح مسیحیت، قوی‌تر از آنچه که بود، در زندگی عملی مسیحیان دیده شود. ایشان معتقد بودند که کلیسا بر تشریفات مذهبی بیش از بیداری روحانی تأکید می‌کند. در ضمن، ایشان مایل بودند کلیسای انگلیکن نظام اسقفی (سلسله مراتب اسقف-کشیش-شماس) را کنار بگذارد و روش پرزبیتری را اتخاذ کند. این ناراضیان خواستار جدایی از کلیسای انگلیکن نبودند، بلکه می‌خواستند اصلاحاتی روحانی در درون کلیسا صورت بگیرد. از این سبب، آنان را "پوریتان" (Puritans) یعنی خلوص‌گرا نامیدند.

جدایی خواهان

اما علاوه بر پوریتان‌ها، ناراضیان دیگری بودند که خواهان این بودند که کلیسا یکسره از حکومت جدا شود (به همین سبب ایشان را "جدایی‌خواه" - Separatist - نامیدند). ایشان مایل بودند کلیسا نه بر اساس نظام سلسله‌مراتب اسقفی، بلکه بر اساس رأی جماعت اداره شود. ایشان معتقد بودند که هر جماعت محلی باید خودش خادم خود را انتخاب و منصوب کند و دولت در این زمینه دخالتی نداشته باشد.

انجمن مذهبی دوستان

"انجمن مذهبی دوستان" (Religious Society of Friends) که بیشتر تحت عنوان "کوئهی‌کرها" (Quakers) شناخته شده است، در قرن هفدهم در اثر مجاهدت‌های جرج فاکس (۱۶۲۴-۱۶۹۱) در انگلستان بوجود آمد. ایشان نیز از ناراضیان کلیسای انگلیکن بودند که برای خود گروه مجزایی ایجاد کردند. ایشان اصول اعتقادات کلیساهای سازمان‌یافته، و نیز کتاب مقدس را همچون مکاشفه یگانه و نهایی اراده خدا کنار گذاشتند و به آنچه که "نور باطنی" می‌نامیدند متمسک شدند. به اعتقاد ایشان، روح القدس می‌تواند از طریق این "نور باطنی"، شناختی بدون واسطه و مستقیم از خدا، جدا از کتاب مقدس، به دست دهد. در نظر ایشان، روح القدس یگانه مکشوف‌کننده خدا و سرچشمه نور باطنی در انسان است و می‌تواند به او تنویری روحانی ببخشد. ایشان کتاب مقدس را فقط منبعی ثانوی برای ایمان می‌دانند؛ لذا الهامات فاکس و سایر متفکران "انجمن" را همپایه الهام کتاب مقدس به‌شمار می‌آورند؛ اما این مکاشفات و الهامات نباید با کتاب مقدس و عقل سلیم تناقض داشته باشد.

بر اساس چنین باورهایی، کوئهی‌کرها نیازی به خادمین حرفه‌ای و تحصیل‌کرده نمی‌بینند؛ دو آیین مقدس (غسل تعمید و عشاء ربانی) نیز برای آنان تجربیاتی باطنی و روحانی می‌باشند و نمادهای بیرونی آنها را دست و پا گیر می‌دانند. ایشان مخالف خدمت سربازی، سوگند یاد کردن در دادگاهها، و برده‌داری بودند.

بی‌توجهی به اصول اعتقادات و نداشتن معیاری عینی و تاریخی برای ایمان، معیاری همچون کتاب مقدس، گاه سبب شده که ایشان در عرفان باطنی راه به افراط ببیمایند؛ برخی از ایشان نیز به "دئیزم" کشیده شدند (در این باره در شماره آینده بحث خواهیم کرد). "انجمن دوستان" در زمینه امور خیریه اجتماعی خدمات شایانی کرده‌اند.

کلیسای متودیست

در میان این جوّ نارضایتی از کلیساهای تشکیلاتی و رسمی، شخص دیگری نهضتی بوجود آورد که تأثیر شگرفی بر حیات اجتماعی و مذهبی انگلستان گذاشت. این شخص مردی بود برجسته و روحانی به نام جان وُزلی (Wesley، ۱۷۰۳-۱۷۹۱). او پس از طی تحصیلات دانشگاهی در آکسفورد، به سلک کشیشان کلیسای انگلیکن پیوست. او گروهی بوجود آورد که نام "کلوب مقدس" را بر خود گرفت؛ برادرش چارلز نیز عضو این گروه بود. دانشجویان دانشگاه ایشان را متودیست خواندند زیرا که ایشان کتاب مقدس را به شیوه‌ای روشمند (متودیک) مطالعه می‌کردند و دعاهایشان نیز از روی قاعده بود و به‌شکلی منظم به خدمات نیکوکارانه اجتماعی می‌پرداختند. جان در ۲۴ ماه مه سال ۱۷۳۸ به‌هنگام شنیدن موعظه‌ای بر اساس نوشته‌های لوتر، احساس "گرمای عجیبی" کرد و تجربه روحانی دومی دریافت کرد که آن را تولد تازه یا بازگشت نامید. برادرش چارلز نیز از همین تجربه برخوردار گردید. در این امر، او تحت تأثیر روحانیت مورای‌ها قرار داشت.

جان پس از دریافت تجربه تولد تازه، چون در کلیساها را به روی خود بسته می‌دید، به موعظه در فضای باز روی آورد. پس از سال ۱۷۴۱، او تشکیلات خاص خود را به کمک واعظان غیر کشیش بوجود آورد و به سراسر بریتانیای کبیر سفر کرد. او در طول خدمت خود، بیش از سیصد هزار کیلومتر را با اسب در تمام بریتانیا سفر کرد، حدود چهل و دو هزار موعظه ایراد کرد، و تقریباً دویست کتاب نوشت. گرچه او نمی‌خواست از کلیسای انگلیکن جدا شود، اما جریان امور او را به این سمت سوق داد. به این شکل، کلیسایی بوجود آمد که به کلیسای متودیست معروف است. بنا به عقیده صاحب‌نظران، خدمات اجتماعی جان وُزلی و کلیسای متودیست، سبب اصلاح نظام اجتماعی انگلستان در قرن هجدهم گردید و این کشور را از انقلابی نظیر انقلاب فرانسه نجات داد.

تفاوت کلیسای متودیست از نظر اعتقادی با سایر کلیساهای پروتستان در این است که ایشان پیرو عقاید عالم الهی هلندی، هاکوبوس آرمینیوس هستند. برخلاف نظر ژان کالون، آرمینیوس معتقد بود که انسان در امر نجات، از اراده آزاد برخوردار است؛ به این ترتیب، او موضوع پیش‌گزیدگی مطلق انسان برای حیات جاودانی یا هلاکت جاودانی را رد کرد و آیات مربوط به این موضوعات را مربوط دانست به "پیش‌دانی" خدا، یعنی اینکه خدا از پیش می‌دانست چه کسانی به او ایمان خواهند آورد و لذا نام آنان را پیش از آفرینش

جهان، در دفتر حیات نوشت. تا آنجا که نگارنده این مقاله اطلاع دارد، کلیساهای متودیسیت و پنطیکاستی جماعت ربانی، تنها کلیساهای پروتستان هستند که رسماً پیرو عقاید آرمینیوس می‌باشند. کلیسای متودیسیت دارای مراسم عبادی مشابه با کلیسای انگلیکن می‌باشد. متودیسیت‌ها تأکید دارند بر اینکه انسان در این زندگی، می‌تواند به کمال و تقدس برسد. روش اداره این کلیسا اسقفی است. شایان ذکر است که چارلز وُزلی سرودهای بسیاری تصنیف کرد که هنوز نیز در کلیساهای انگلیسی‌زبان سروده می‌شوند.

نتیجه‌گیری

ممکن است خوانندگان تعجب کنند که مذهب پروتستان دارای چنین تنوعی است و به فرقه‌هایی مختلف تقسیم شده است. واقعیت این است که مارتین لوتر چرخ را به حرکت در آورد که دیگر قابل کنترل نیست. طبق نظر او، اگر هر کس می‌تواند کتاب مقدس را بخواند و تفسیر کند، چرا فقط او دست به این کار بزند. هر کس دیگری نیز می‌تواند آن را بخواند و تفسیر خاص خود را ارائه دهد و بر اساس آن، کلیسای جدیدی بوجود آورد. این نتیجه اجتناب‌ناپذیر چنین اندیشه‌ای است. تاریخ پانصدساله مذهب پروتستان بهترین گواه چنین واقعیتی است. اما باید توجه داشت که همین نکته باعث پویایی مذهب پروتستان و زنده نگه داشتن آن شده است. در هر دوره‌ای، آن هنگام که کلیساهای بیداری نظیر کلیسای متودیسیت، تبدیل شدند به مذهبی تشکیلاتی، گروه دیگری پرچم بیداری و روحانیت باطنی را بر افراشت.

لذا همانگونه که در شماره‌های پیشین اشاره شد، مذهب پروتستان چتری است که اندیشه‌ها و تفسیرهای بسیار متفاوتی زیر آن جای دارند، اما وجه مشترک همه آنها، اعتقاد به کتاب مقدس به عنوان یگانه منبع مکاشفه، و نیز به رستگاری صرفاً به واسطه ایمان به مسیح می‌باشد. در ضمن، خواننده هوشیار می‌تواند به روشنی ریشه‌های تاریخی نهضت‌های امروزی را که به مکاشفات شخصی خارج از کتاب مقدس معتقدند، مشاهده کند. آنچه که امروز در دنیای مسیحیت بسرعت رواج پیدا می‌کند، چیزی نیست جز شکلی از این نهضت‌های تاریخی.

در شماره‌های آینده، به شکل‌گیری نهضت‌ها و کلیسای دیگری در مذهب پروتستان خواهیم پرداخت.

منابع مورد استفاده:

Earle E. Cairns: Christianity through the Centuries

E. A. Livingstone: Oxford Dictionary of the Christian Church

The Oxford Companion to Christian Thought

تشخیص دعوت الهی برای خدمت

بخش هشتم و آخر: خادم مشتاق

نوشته کشیش تت استیوارت

«که را بفرستم؟ و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لبیک، مرا بفرست!» (اشعیا ۶: ۸).

در بررسی خود به منظور درک الهیات مربوط به دعوت به خدمت طبق کتاب مقدس، تا اینجا اکثر جنبه‌های آن را مورد مطالعه قرار دادیم؛ اکنون فقط یک بُعد دیگر مانده که بررسی خواهیم کرد. امید من این است که مطالعه ما شبیه ماجرای مردی باشد که وارد آسانسور شد که در هر چهار دیواره آن، آینه بود؛ برای چند لحظه، او با جنبه‌هایی از خویشتن روبرو شد که قبلاً ندیده بود. امید من این بوده که این مجموعه در زمینه تشخیص دعوت الهی، به شما کمک کرده باشد که موضوع را تا حد امکان از جنبه‌های مختلف دیده، و برای خدمت به خداوند ما عیسی مسیح دلگرم شده باشید. اکنون به بررسی خصوصیات خادم مشتاق خواهیم پرداخت.

خصوصیات خادم مشتاق

برای این منظور، بجا است که به زندگی و خدمت پولس رسول نظری بیفکنیم، نه به این دلیل که او یگانه نمونه «خادم مشتاق» در کتاب مقدس می‌باشد، بلکه به این دلیل که او در نوشته‌های خود این امکان را فراهم ساخته تا بتوانیم به درون قلب و فکرش نگاه کنیم، و به این طریق، اصولی را برای زندگی خود به دست آوریم. باید گفت که پولس، مانند موسی، همواره خادمی مشتاق نبود، اما خدا از طریق کار روح القدس، او را دگرگون ساخت. این خدا است که شعله اشتیاق را در دل خادم فروزان می‌سازد. نتیجه این کار مقدس در پولس چه بود؟

اطمینان از دعوت خویش

پولس در اول تیموتائوس ۱: ۱ می‌نویسد: «پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است.» خادم مشتاق از دعوت خود اطمینان دارد؛ او در تمام طول زندگی‌اش نیز به این اطمینان نیاز دارد، زیرا خدمت امری است بس دشوار و همراه است با تجربیاتی بس دردناک. اخیراً خادم دلشکسته‌ای نزد آمد و با اندوه پرسید: «تا کی باید اهانت‌های قوم خدا را تحمل کنم؟» پاسخی که دادم، قطعاً آن چیزی نبود که او انتظار داشت: «تا زمانی که خدا تو را دعوت کرده که خدمتش کنی!» هیچ خدمتی بدون

درد نیست، اما فقط آنانی که از دعوت خود اطمینان دارند، قادرند با محبت به خدمت به ایمانداران سختدل ادامه دهند. وقتی نتایج دلخواه را نمی‌بینیم و تأیید مورد انتظار را دریافت نمی‌کنیم، اطمینان به دعوت الهی است که ما را به ادامه راه دلگرم می‌سازد.

اطاعت از مشورت کلیسا

پولس رسول به‌واسطه تأییدی که از کلیسایش دریافت داشته بود (اعمال ۱۳: ۱-۳)، از دعوت خود اطمینان داشت. او و برنابا صبر کرده بودند تا کلیسایشان سفر بشارتی ایشان را تأیید کند. خادم مشتاق آماده است تا به مشورت کلیسا گوش فرا دهد و از آن اطاعت کند. برادری را به خاطر دارم که می‌خواست واعظ بشود، اما عطای لازم را برای این خدمت نداشت. وقتی کلیسایش مانع موعظه او شد، او آن کلیسا را ترک کرد و کلیسای دیگری یافت که به او اجازه موعظه داد. او پیامی را که خدا از طریق مشایخ کلیسا به او می‌داد، نادیده گرفت؛ لذا تبدیل شد به خادمی جاه‌طلب و سرسخت.

اطمینان از مسح الهی

پولس رسول به مسح خاص خود اشاره می‌کند؛ می‌فرماید: ”شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود“ (اول تیموتائوس ۱: ۱۲). خدا پولس را با روح القدس برای خدمت مسح کرده بود. مفهوم ”مسح کردن“ در کتاب مقدس معنای عمیقی دارد. داود نیز به‌دست سموئیل برای مقام پادشاهی مسح شد. مسح کردن به‌معنی دریافت قدرت برای دعوت الهی است. پولس می‌فرماید که خدا وفاداری او را پاداش داد و به او نیروی فوق طبیعی برای خدمت عطا فرمود. در دل خادم مشتاق این یقین وجود دارد که چنانچه بخواد از حضور نیروبخش الهی در خدمتش برخوردار باشد، باید به ارباب خود و به کتاب مقدس وفادار بماند. بسیار غم‌انگیز است که می‌بینیم خادمین خداوند، بسیاری از احکام او را زیر پا می‌گذارند، اما توقع دارند خدا خدمتشان را برکت بدهد.

آگاهی از ضعف‌های خود

پولس رسول بر ضرورت برخورداری از دلی فروتن و شناخت واقعی از خویشتن تأکید می‌فرماید. ”سابقاً کفرگو و مُضِرّ و سَقَطْگو بودم، لیکن رحم یافتم از آنرو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم“ (اول تیموتائوس ۱: ۱۳). خادم مشتاق هیچگاه نباید از یاد ببرد که خدا او را از کجا بر آورده، و باید بداند که به‌سبب طبیعت سقوطکرده خود، قادر است هر لحظه باز در گناه بیفتد. به یاد دارم که برادری در کلیسای ما بود که در هر جلسه عبادتی ما می‌گریست. یک بار علت را از او جویا شدم. پاسخش را هرگز از یاد نمی‌برم: ”اگر کسی

شما را از گدایی در کوچه‌ها نجات می‌داد و شما را به هتلی لوکس می‌برد، آیا چنین شخصی را هرگز از یاد می‌برید؟ این همان کاری است که عیسی با من کرد، و هر بار که پرستش می‌کنم، از شادی می‌گیرم.“

جلال را خدا باید دریافت کند

در نوشته‌های پولس به تیموتائوس، درک او را از این حقیقت مهم مشاهده می‌کنیم که شباهت به مسیح در کسی بهتر دیده می‌شود که از ضعف‌های خود آگاه است، تا در کسی که احساس اعتماد به نفس می‌کند. در واقع، در کتاب مقدس الگویی را مشاهده می‌کنیم از کسانی که چون با دعوت الهی رویارو شدند، خود را ناکافی احساس کرده‌اند. پولس رسول می‌فرماید: “از این جهت بر من رحم شد تا اول در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که به جهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم“ (اول تیموتائوس ۱: ۱۶). خادم مشتاق آماده است تا بگذارد مسیح به واسطه ضعف‌های بشری او بدرخشد تا نمونه‌ای باشد از قدرت رهایی‌بخش مسیح. اخیراً کسی به من یادآوری کرد که مادر ترزا از خانواده‌ای بسیار حقیر آمد؛ اما در نوجوانی دعا کرد و گفت: “خداوندا، بگذار تا در دست تو مدادی باشم تا داستان زندگی‌ام را بنویسی.“ خدا با وفاداری به دعای او پاسخ داد. پولس رسول در آیه ۱۷، برکتی را برای خدمتش اعلام می‌دارد و می‌فرماید: “باری، پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و وحید را اکرام و جلال تا ابدالابد باد. آمین!“ (اول تیموتائوس ۱: ۱۷). در نهایت، هر خادمی باید به این سؤال دشوار پاسخ دهد که “چه کسی جلال را دریافت می‌دارد؟“ وقتی دیگران به زندگی و خدمت شما فکر می‌کنند، دوست دارید چه بگویند؟ از دکتر ویلیام میلر، در واپسین روزهای زندگی‌اش پرسیدند: “می‌خواهی برای چه دعا کنیم؟“ پاسخ داد: “دعا کنید که هیچگاه نام عیسی را ننگین نسازم!“ من دکتر میلر را به خاطر روح مسیح که در او بود به یاد می‌آورم؛ و دعا می‌کنم که شما نیز به همین شکل به یاد آورده شوید.

گفتار پایانی

حال که این مجموعه را به پایان می‌برم، مایلم یادآوری کنم که در کتاب مقدس نمونه‌های زیادی از خادمین برجسته و مشتاق وجود دارد که می‌توانند درس‌های مهمی به ما بیاموزند. ابراهیم “مشتاق“ بود که به هر جا که خدا دعوت می‌کرد برود؛ شما چطور؟ اشعیا “مشتاق“ بود تا هر چه را که خدا مایل بود بگوید، حتی اگر پیامش را رد می‌کردند؛ آیا شما مشتاقید که به کلام خدا وفادار بمانید، حتی اگر مورد تمسخر واقع شوید؟ یوشع “مشتاق“ بود که به خدا توکل کند و مطیع او باشد، حتی وقتی خواست خدا با عقل او سازگار نبود؛ شما چطور؟ آیا به هر قیمتی از او اطاعت می‌کنید؟ دانیال “مشتاق“ بود که در شعله‌های سوزان جفا وفادار بماند و خدا در کنار او ایستاد؛ شما چطور؟ آیا در میان شعله‌های آتش مخالفت‌ها و آزارها استوار خواهید ایستاد؟ صفحات تاریخ کلیسا پر است از شرح حال مردان و زنانی که خادمینی مشتاق بودند. وقتی فصل بعدی تاریخ

کلیسا نوشته شود، آیا نام شما در میان نام کسانی خواهد بود که برای مسیح ایستادند و او را خوب خدمت کردند؟ بادا که چنین باشد. آمین!

هدف منحصر به فرد زندگی شما

نوشته اریک ریز

تلخیص و نگارش: کشیش دکتر ساسان توسلی

بخش نخست: شکل منحصر به فرد ما

مجموعه‌ای جدید

این مقاله نخستین بخش از مجموعه جدیدی است در مجله شبان، که طی آن می‌کوشیم خلاصه‌ای از کتب مفید برای خادمین را معرفی و بررسی کنیم. امید ما این است که در مقام خادمان انجیل، به رشد در شناخت مهارت‌های خود در خدمت و اعتلای آنها همت بگماریم تا رهبران کارآمدتری برای کلیسا باشیم.

عنوان کتاب

کتابی که برای آغاز این مجموعه انتخاب کرده‌ام، اثری است به قلم ”اریک ریز“ (Erik Rees) به نام ”کشف هدف منحصر به فرد زندگی خویشتن و شکوفاسازی آن“. آقای ریز شبان کلیسای ”سدل‌بک“ می‌باشد (کلیسایی که ریک ورن، نویسنده کتاب ”زندگی هدفمند“ بنیان گذاشت). او با استفاده از اصول مذکور در این کتاب، هر ساله هزاران ایماندار را در کلیسای خود، و نیز شبانان از نقاط مختلف دنیا را تربیت می‌کند. این کتاب مفید می‌تواند در برنامه شاگردسازی هر کلیسایی به‌کار رود.

ما شاهکاری منحصر به فرد هستیم

چکیده پیام این کتاب این است که خدا هر یک از ما را با عطایی خاص مجهز ساخته است. هر فرد مسیحی یا فرزند خدا، شاهکار منحصر به فردی است ساخته دست خدا. در افسسیان ۲: ۱۰ گفته شده که ما ”صنعت او“ هستیم و در مسیح آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک را انجام دهیم که خدا از قبل برای هر یک از ما تعیین کرده است. کلمه‌ای که در این آیه در یونانی به‌کار رفته، *poiema* است، به معنی ”اثر هنری“. کلمه انگلیسی *poem* یعنی شعر، از همین واژه آمده است. ما نه تنها شاهکاری هنری هستیم که به دست پر مهر خدا ساخته شده‌ایم، بلکه اثر هنری منحصر به فردی هستیم. از آنجا که ما شاهکار خلاقیت خدا می‌باشیم، باید کشف کنیم که هر یک از ما چگونه به‌گونه‌ای منحصر به فرد شکل داده شده‌ایم. با کشف عطاها و استعداد‌های منحصر به فرد خود، می‌توانیم دعوت خدا را در زندگی خود بهتر تحقق بخشیم.

”شما آن نسخه منحصر به فرد هستید“

ماکس لوکادو در کتاب خود به نام ”درمان زندگی روزمره“ چنین می نویسد: ”داوینچی فقط یک مونالیزا کشید، بتهوون فقط یک سمفونی پنجم خلق کرد، و خدا فقط یک نسخه از هر یک از شما ساخته است. شما آن نسخه منحصر به فرد هستید! شما یگانه شمایی هستید که وجود دارد... شما می توانید کاری را بکنید که کس دیگری نمی تواند مانند شما انجام دهد. شما چیزی بس فراتر از اختلاط تصادفی کروموزوم ها و وراثت هستید، چیزی بس فراتر از مجموعه خصوصیات کسی دیگر. شما به شکلی منحصر به فرد ساخته شده اید... اما آیا می توانید هر چه که می خواهید، باشید؟... برای مثال، اگر حوصله ارقام را نداشته باشید، آیا می توانید حسابدار شوید؟ اگر از گل و لای خوشتان نمی آید، آیا می توانید کشاورز باشید؟ اگر علاقه ای به بچه ها نداشته باشید، آیا می توانید معلم کانون شادی شوید؟ البته می توانید این کارها را بکنید، اما مطلقاً احساس رضایت نخواهید کرد. می توانید یکی از ۸۷ درصد نیروی کاری باشید که کارشان را دوست ندارند. یکی از ۸۰ درصد افرادی که می گویند: ’در زندگی روزمره ام از استعدادهایم بهره نمی گیرم.‘ می توانید فقط آمار باشید.“

”زندگی به معنای واقعی“

لوکادو سپس می افزاید: ”آیا می توانید هر چه که می خواهید، باشید؟ تصور نمی کنم. اما آیا می توانید هر چیزی باشید که خدا از شما می خواهد؟ تصور می کنم چنین باشد. فقط زمانی می توانید چنین باشید که منحصر به فرد بودن خود را کشف کنید.“

وقتی به خلقت خدا نظر می افکنیم، مشاهده می کنیم که هر آنچه که خدا خلق کرده، منحصر به فرد است. هر انسانی، هر حیوانی، هر گلی، هر درختی، و تکتک علف ها. او هیچ چیز را ”کلون“ نکرد. حتی دوقلوهای مشابه خصوصیات فردی منحصر به فرد خود را دارند. این امر به ما می گوید که فردیت ما امانتی است مقدس. و آنچه ما با آن انجام می دهیم، هدیه ما به خدا است. بهترین کاری که می توانیم در زندگی انجام دهیم- یعنی ”نهایت برترین های او“ در ما- فقط زمانی تحقق می یابد که اجازه دهیم خدا کار خود را در تکمیل و تکامل منحصر به فرد بودن ما به پایان برساند. زندگی کردن بدون کشف منحصر به فرد بودن خود، زندگی به معنای واقعی نیست.

هدفی منحصر به فرد

نکته مهم دیگری که بر مطالب این کتاب سایه افکن است، این است که هر یک از ما هدف منحصر به فردی نیز در زندگی دارد. خدا نه فقط هر یک از ما را به گونه ای متمایز خلق و مجهز کرده، بلکه همچنین برای زندگی تکتک ما هدف خاصی دارد. نویسنده، این خدمت منحصر به فرد را که خدا به هر یک از ما داده، ”هدف ملکوت“ می نامد. او ”هدف ملکوت“ را آن سهم و نقش خاصی می داند که ما در بدن مسیح ایفا می کنیم و سبب می شود که به طور کامل به خدا وابسته باشیم و محبت او را در حق دیگران، به شکلی اصیل نشان

دهیم. همه اینها از طریق "شکل" منحصر به فرد ما قابل تحقق است. مطابق با اول قرن نهم تا ۱۲:۷، به هر فردی کاری محول شده که به دیگران نشان می‌دهد خدا کیست.

"شکل" (S.H.A.P.E.)

نویسنده با کلمه "شکل" در انگلیسی بازی می‌کند (shape) و با هر یک از حروف این کلمه انگلیسی، پنج خصوصیت مهم هر فرد را تعریف می‌کند:

حرف S برای "عظای روحانی" (Spiritual Gifts): خدا به هر یک از ما قابلیت‌های خاصی داده است تا به کمک آنها محبت او را به دیگران برسانیم و ایشان را خدمت کنیم.

حرف H برای "دل" (Heart): این آن اشتیاق قلبی خاصی است که خدا به ما می‌دهد تا او را در این دنیا جلال دهیم.

حرف A برای "قابلیت‌ها" (Abilities): اینها استعدادهایی است که خدا به هنگام تولد به ما داده و می‌خواهد آنها را در راه او به کار گیریم.

حرف P برای "شخصیت" (Personality): خدا ما را به گونه‌ای خاص شکل بخشیده و شخصیت منحصر به فردی به ما داده تا زندگی را از دریچه آن بنگریم و هدفهای منحصر به فرد خود را تحقق بخشیم.

حرف E برای "تجارب" (Experiences): تجارب بخشهایی از گذشته ما هستند، هم مثبت و هم منفی و دردناک، و خدا می‌خواهد از آنها به طریق‌های عالی استفاده کنیم.

به عبارت دیگر، همه ما که به مسیح ایمان داریم، از عطا‌های منحصر به فرد خود، اشتیاق‌ها و علائق، قابلیت‌ها، خصوصیات شخصیتی، و تجارب خاص زندگی خود برخورداریم که ما را این ساخته که هستیم و ما را بسوی هدفی خاص در زندگی سوق می‌دهد. پس لازم است کشف کنیم که خدا ما را چگونه ساخته، و از طریق کشف این واقعیت، به این نکته پی ببریم که با زندگی و دعوت خود چه کاری انجام دهیم.

نتایج "شکل"

من واقعاً به این حقیقت اعتقاد دارم؛ این می‌تواند ما را از این تلاش بی‌هوده آزاد سازد که از دیگران تقلید کنیم، یا ادعا به چیزی کنیم که نیستیم. می‌توانیم آزاد باشیم که از شکلی که خدا به هر یک از ما داده، شاد باشیم. ما آفریده نشده‌ایم که خود را با توقعات دیگران منطبق سازیم. ما آفریده نشده‌ایم که خود را با دیگران مقایسه کنیم. ما آفریده نشده‌ایم که با دیگران رقابت کنیم. واقعاً نباید در زندگی‌مان جایی برای حسادت یا رقابت در خدمت باشد، چرا که خدا هر یک از ما را با عطا‌هایی منحصر به فرد و برای دعوتی خاص شکل بخشیده است. همچنین آفریده نشده‌ایم که سازش کنیم. سازش در خصوص اعتقادات یا باورهایمان به منظور شاد

ساختن دیگران یا کسب پذیرش از سوی گروهی خاص. ما همگی آفریده شده‌ایم تا نقشی در ملکوت خدا ایفا کنیم و زندگی‌مان باعث ایجاد تحول در دیگران گردد.

اگر شکل خویشتن یا خصوصیات منحصر به فرد خود را درک نکنیم، در نهایت دست به کارهایی خواهیم زد که مقصود خدا نبوده و خدا برای برای انجام آنها شکل نبخشیده است. وقتی عطا‌های ما با نقشی که در زندگی ایفا می‌کنیم سازگار نباشد، باعث ایجاد سرخوردگی در خودمان و اطرافیان خواهیم شد. نه تنها از زندگی و خدمت خود ثمرات و نتایج اندکی خواهیم دید، بلکه بخش عمده‌ای از استعدادها و وقت و نیرویمان را هدر خواهیم داد.

برای خلق اثر هنری زمان لازم است!

البته باید به خاطر داشت که وقتی در زمان حاضر به زندگی خود می‌نگریم، ممکن است هنوز شبیه به شاهکار هنری خدا به نظر نرسیم! اما برای خلق اثری هنری زمان لازم است. خدا به ما وعده داد که "او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید" (فیلیپیان ۱: ۶). پس لازم نیست دلسرد شویم. خدا به‌طور مداوم در عمل است تا ما را شکل بخشد و ما را به شباهت مسیح در آورد. همانطور که خدا به ارمیا (ارمیا ۱۸: ۱-۱۶) و اشعیا (اشعیا ۶۴: ۸) یادآوری کرد که کوزه‌گر ماهری است و با دستان مقتدر و پرمحبتش قوم خود را شکل می‌بخشد، همان کار را در زندگی ما نیز به عمل می‌آورد. وقتی به دستان خدا اجازه می‌دهیم تا با محبت ما را شکل بخشد، در واقع خود را تسلیم تقدیر او می‌سازیم. خدا هر یک از ما را به‌گونه‌ای خاص طرح‌ریزی می‌کند تا اراده‌اش را بر زمین انجام دهیم. هر یک از ما با قصدی خاص شکل بخشیده شده‌ایم تا نقشه خاصی را که او برای ما دارد تحقق بخشیم. درک این مفهوم شگفت‌انگیز این اشتیاق را در ما پدید می‌آورد که با فروتنی و قدردانی، نقشی را که خدا ما را برای آن آفریده، بپذیریم. به تدریج که شاهکار هنری زندگی ما شکل می‌گیرد، باید آن را هدیه‌ای از جانب خدا بپنداریم؛ و نیز باید پی ببریم که آنچه خود ما با زندگی‌مان انجام می‌دهیم، هدیه‌ای است از جانب ما به خدا.

جمع‌بندی

لذا بخش اول کتاب به این نکته پرداخت که چگونه هر یک از جنبه‌های مختلف "شکل" (SHAPE) را در زندگی خود کشف کنیم (یعنی عطا‌های روحانی، دل، قابلیت‌ها، شخصیت، و تجارب زندگی خود را). در بخش دوم، نویسنده به این نکته می‌پردازد که چگونه به‌طور مؤثر، در زندگی به جلو حرکت کنیم و موانع رشد روحانی را از درون خود دور سازیم، و توجه‌مان بر نیازهای دیگران متمرکز باشد، و جزئی از جماعتی باشیم که ما را در این فرایند رشد کمک می‌رساند. در بخش آخر کتاب، نویسنده به بررسی این نکته می‌پردازد که چگونه می‌توانیم از نیروی کامل خود از طریق "شکل" خود استفاده کنیم و "هدف ملکوت" خدا

را در زندگی خدا پیاده نماییم. وقتی پی ببریم که خدا چگونه هر یک از ما را آفریده و چگونه هر یک از ما برای تحقق دعوت خاص خدا در زندگی مان مجهز شده ایم، بهتر درک خواهیم کرد که در مقام مسیحی، چه کسی هستیم، و کشف خواهیم کرد که هدف و رسالت خاص خدا برای زندگی ما چیست. در شماره های بعدی مجله "شبان"، به جزئیاتی بیشتر از این فصل ها خواهیم پرداخت.



مجله شبان و سایر نشریات مؤسسه "تعلیم" را می توانید بر روی وبسایت این مؤسسه مطالعه بفرمایید. نشانی

این وبسایت این است: www.Talimministries.com